

جایگاه لوگوس و زبان در اندیشه هایدگر

هر اندازه تفکر در آرای فلسفی، ماهیت خاص خود را بیشتر بازیافته است، همان اندازه نیز لوگوس از میتوس، باور و ادراک حسی متمایز گشته است.



هر اندازه تفکر در آرای فلسفی، ماهیت خاص خود را بیشتر بازیافته است، همان اندازه نیز لوگوس از میتوس، باور و ادراک حسی متمایز گشته است.

به گزارش خبرنگار مهر، متن زیر یادداشتی است که دکتر مجید کمالی، استاد دانشگاه و پژوهشگر فلسفه در مورد جایگاه لوگوس و زبان در اندیشه هایدگر نوشته است:

اصطلاح لوگوس همانند اغلب واژگان فلسفی دیگر قبل از آن که اصطلاحی فلسفی بوده باشد به حوزه کاربرد عادی زبان تعلق داشته است. این واژه به تدریج در تفکر فلسفی وارد شده و از این طریق از مفهوم خاصی برخوردار شده است؛ درست همان گونه که زبان فلسفه از بطن زبان روزمره پیش از عصر فلسفه پدید آمده است. هر اندازه تفکر در آرای فلسفی، ماهیت خاص خود را بیشتر بازیافته است، همان اندازه نیز لوگوس از میتوس، باور و ادراک حسی متمایز گشته است.

به طور که در تاریخ فلسفه یونان میان دو اصطلاح میتوس و لوگوس کشمکش دایمی وجود داشته و از جمله دستاوردهای این امر کشف ویژگی تفکر خردگرا و ظهور متافیزیک بوده است. به لحاظ زبان‌شناسی واژه لوگوس با lego پیوند دارد و به معنای شمردن، محاسبه، رسیدگی و توجیه بوده است. در کنار این معنای می‌$ZWNJ$؛ توان به مفاهیمی چون نسبت، تناسب، توضیح، برهان، عقل، خبر، اطلاع، کلام، لغت، اصطلاح و موضوع بحث نیز اشاره داشت. اما به زعم هایدگر واژه لوگوس از ریشه $laquo; legein$ است. این واژه در زبان یونانی هم به معنای سخن گفتن و هم آنچه هایدگر بر آن تأکید می‌$ZWNJ$؛ وورزد؛ یعنی به معنای جمع آوردن است.

با یک نگاه اجمالی می‌توان گفت که هایدگر به هیچ یک از معنای گوناگون و متکثری که برای این واژه در طول تاریخ فلسفه ذکر شده است، اعتماد ندارد و آنها را نامی شایسته برای این واژه نمی‌$ZWNJ$؛ داند.

هایدگر در مقدمه کتاب وجود و زمان آنجایی که به مفهوم پدیدارشناسی می‌$ZWNJ$؛ پردازد در ذیل بند $laquo; لوگوس$؛ با اشاره به تعدد معنای لوگوس نزد افلاطون و ارسطو بیان می‌$ZWNJ$؛ دارد که این معنای در تقابل با یکدیگر بوده و هرگز معنایی بنیادین و واحد را عرضه نمی‌$ZWNJ$؛ دارند. $laquo; کلمه$؛ و دیگر معنای $ZWNJ$؛ ای که از دیرباز برای لوگوس قائل شده اند و تمامی تفسیر و تعبیرها در این وادی همواره معنای بنیادین این کلمه را محجوب ساخته است و در واقع لوگوس تنها مورد توجه قرار می‌$ZWNJ$؛ گیرد و با کلماتی همچون $laquo; عقل$، داور، مفهوم، تعریف، اصل، نسبت و رابطه <math>laquo; جایگزین می‌$ZWNJ$؛ شود.

در حالی که این معنای توانا نیستند تا معنای بنیادین لوگوس را فروشکافی نموده و از آن پاسداری کنند. اما از یک زاویه دیگر می‌$ZWNJ$؛ توان گفت که لوگوس سیر امکان چنین مفاهیم و معنای $ZWNJ$؛ ای است. هایدگر بر آن است که لوگوس چیزی است که مبنای سخن گفتن و زبان آوری آدمی است. در واقع، لوگوس آن حقیقتی است که مجال جلوه یک چیز را فراهم می‌$ZWNJ$؛ آورد و یا به بیانی دیگر، تجلی و به ظهور آمدن چیزی را ممکن می‌$ZWNJ$؛ سازد. قبلاً گفتیم که هایدگر لوگوس را با لگین مرتبط می‌داند و یکی از معنای لگین، سخن گفتن است.

بنابراین لوگوس در این معنا آشکار ساختن آن چیزی است که فرد در مورد آن سخن می‌$ZWNJ$؛ گوید. بدین ترتیب لوگوس دارای معنایی است شبیه به روشن‌$ZWNJ$؛ کنندگی لوگوس می‌گذارد چیزی یعنی آنچه درباره آن سخن گفته می‌$ZWNJ$؛ شود، دیده شود و این کار را برای کسانی می‌$ZWNJ$؛ کند که در این سخن گفتن شرکت دارند. علاوه بر این لوگوس می‌$ZWNJ$؛ گذارد چیزی در باب شیئی که سخن در مورد آن است، دیده شود. بنابراین لوگوس شأن اظهارکنندگی را بیان داشته و متوجه پدیدار است.

از طرفی خود پدیدار که از ریشه یونانی phainomenon است به معنای آن چیزی است که خود را آشکار می‌کند، اما نکته در اینجا است که لوگوس در آشکارکردن و متجلی ساختن چیزی، استقلال تام ندارد؛ به عبارتی این خود شیء است

که در آینه لوگوس پدیدار می آید و متجلی می شود. به بیان دیگر، این ذهن نیست که معنایی به پدیدار می‍بخشد، بلکه آنچه به ظهور می‍آید در واقع جلوه کردن و به ظهور آمدن خود اشیاء است. لوگوس را نباید قوه‍ای دانست که آن کس که سخن می گوید، به سخنان خود و یا به تعبیری به زبان خود می بخشد، بلکه ما از قوت لوگوس بهره‍مند می‍شویم و مسخر آنچه که در لوگوس جلوه کرده قرار می‍گیریم. از آنجا که تحلیل هایدگر از زبان غالباً مبتنی بر تفسیر او از لوگوس هراکلیتوس است،

در این مقاله بیشتر بر فهم وی از قطعه پنجاهم منظومه هراکلیتوس تأکید شده است. اگرچه به نظر می رسد فهم هایدگر از پاره ۵۰ بیش از آنچه منظور وی بوده، می‍باشد، اما معنای لوگوس آنچنان پر و سرشار است که از دو جهت می توان از آن بهره گرفت. از یک طرف لوگوس به معنای جمع آوردن، جمع موجودات است و از طرف دیگر آن چیزی است که با ما سخن می گوید. لوگوس در معنی اول وجود است از آن جهت که مابه الاتحاد حقیقی تمام موجودات است و در معنی دوم زبان است یعنی خانه وجود که آدمی مقیم آن است؛ اما در این مقام لازم می بینم که نکاتی درباره این مطلب که لوگوس به یک معنا زبان است و یا به عبارتی دیگر سر‍امکان سخن‍آوری آدمی است، بیان دارم. براساس تفکر مابعدالطبیعی و لذا منطق مبتنی بر آن، زبان یکی از عالی‍ترین ثمرات عقل انسان است و ابزاری است که افراد به وسیله آن با یکدیگر ارتباط برقرار می کنند و منطق و دستور زبان راه استفاده صحیح از این ابزار انسانی قلمداد می‍شوند.

در چنین نگرشی زبان تبدیل به احکام و احکام تبدیل به محل حقیقت می‍شود. در برابر این تلقی، هایدگر این پرسش مهم را مطرح می‍سازد: laquo& این که انسان تا چه حد از خانه ذات خویش به دور افتاده از این عقیده او درباره خودش آشکار می‍شود که او کسی است که زبان و درایت و شعر و ابداع را اختراع کرده و یا می‍توانسته اختراع کند. انسان چگونه می‍توانسته مخترع قدرتی باشد که بر آدمی غالب است. قدرتی که به تنهایی او را سزاوار انسان بودن می‍کند؟ raquo&

هایدگر این طرز تلقی را ناشی از این می‍داند که انسان از خانه ذات خود به دور افتاده است. درواقع انسان از وقتی که بر شناخت مابعد طبیعی ذات خود به عنوان حیوان ناطق اصرار ورزید دیگر فراموش کرده که کیست و چیست. به زعم هایدگر انسان دازاین (sein-da) است؛ خانه او آنجا raquo& است که وجود ظاهر و آشکار می‍شود؛ در واقع انسان در دار وجود در خانه است و زبان جایی است که انسان می‍تواند ذات خود را بازیابد.

این مطلب را می‍توان با استعانت از واژه لوگوس بدین طریق بیان داشت که لوگوس گفت و سخن گفتن وجود است و هراکلیتوس ما را فرا می‍خواند تا به حدیث لوگوس گوش فرا می‍دهیم، چرا که حدوث همه چیز از تحدث لوگوس است. آدمی با گوش سپردن به لوگوس، همنوا با وجود می‍شود و با لبیک گفتن به ندای وجود به خانه ذات خویش باز می‍گردد و این نتیجه حادث نمی‍شود و انسان در خانه خویش سکنی نمی‍گیرد مگر آن که از طریق تفکر یا شعر وجود را به کلام درآورد. raquo& زبان خانه وجود است. انسان مقیم خانه وجود است. هر کس که در کلمات اندیشه کرده و با آن ابداع می‍کند حافظ این اقامت است. آدمی به عنوان حافظ و نگهبان، با سخن گفتن خویش انکشاف وجود را به تحقق می‍رساند و آن را در زبان ادامه داده و حفظ می‍کند. raquo&

انسان به لحاظ ذات خود موجودی است که اگزستانس او سکونت در قرب وجود است. بنابراین انسان فقط در دار وجود است که ساکن خانه خویشتن است و او وقتی در خانه است که در لوگوس منزل کرده باشد: raquo& وجود پناهگاهی است که از حیث حقیقتش، ذات آدمی را از لحاظ اگزستانس اش پناه می دهد به گونه‍ای که اگزستانس انسان در زبان مقام می‍کند. بنابراین زبان (لوگوس) هم خانه وجود است و هم سرای آدمیان. raquo& هایدگر به عنوان فیلسوف و متفکر به ندای وجود پاسخ می‍دهد و بیان می‍کند که منزلگاه حقیقی انسان کجاست.

بنابراین می‍توان گفت که فیلسوف دارای استعداد خاصی است که در عین دورافتادگی انسان از مقام اصیل خود، به مقام اصلی او در قرب وجود بیندیشد و بیان کند که جایگاه حقیقی او چیست و کجاست. اما چنین تفکر و بیانی نیازمند نوع دیگری از گفتن و نیز شنیدن است. در اینجااست که هایدگر به شاعر روی می‍آورد و از میان شاعران به هولدرلین به عنوان شاعر شاعران. هایدگر متفکر و شاعر را این گونه توصیف می‍کند: raquo& متفکر سخن از وجود می‍گوید و شاعر قدس را می‍نامد. raquo& ولی آنچه که مسلم است این است که شاعر و متفکر هر دو سخن از وجود می‍گویند و هر دو مورد خطاب لوگوس هستند.